منوچهرجمالی

فرهنگی که اصل عدم خشونت دراقدامات سیاسی، ازآن میزاید

برای سکولار ساختن جامعه، باید « دربِ دوزخ » را بَست

درفرهنگ ایران، کارِ بنیادیِ انسان درگیتی ، بستنِ دربِ دوزخ است

دربِ دوزخ که بسته شد،راه چاره ای جزفرستادن همه، به بهشت نیست وبدینسان، گیتی، بهشت میشود

تادرب دِوزخِ الله و پدرآسمانی و اهورامزدا رانبندیم، گیتی ، بهشتِ جمشیدی نمیشود

سکولاریته ، بستن دربِ همه دوزخها ، یا نفیِ «ترس ازعذاب درفراسوی گیتی» است

وهمچنین، گرفتنِ حقانیت از«حکومت کردنِ برپایه ترس» است

جمشید با خرداد ، درِدوزخ را می بندند

نخستین پیام وامرالله به رسولش، **محمّد** درقرآن ،آنست که « **برخیز و مردمان را بترسان وارهاب کن و به وحشت انداز= قم فانذر** » ، ولی نخستین ،خویشکاری **جمشید** ، بُن همه انسانها درجهان، درفرهنگ ایران آنست که : برمیخیزد و دربِ دوزخ و دربِ همه گونه ترسها وهمه ترسانندگان و همه گونه رزمها و خونریزیها را می بندد . **آنکه میترساند، جان وخرد را می آزارد ، و ازآ زردن ، کام می برد** . آنکه میترساند ، ستمکاراست. ترساندن ، بُن همه بیدادگریهاست .« **ترساندن** » ، **رسانیدنِ برترین آزار به جان وخرد انسان است**، که نزد ایرانیان ، هردو مقدسند . **رسول الله** ، باید با ترساندن ، مردمان را مطیع الله سازد ، و**جمشید** باید ، الاهان بیم آور، و آموزه هائی را که بیم آور و وحشت زا و جنگخواه و جهاد خواه هستند ، ازگستره زندگی وخرد، طرد و تبعید کند . جمشید بایدِ الاهان دوزخسازو بیم آوررا از جهان براند . جمشید باید نگذارد که خدایان و پیامبرانشان ، بهشت خود را، بر زیر بنای دوزخ بسازند . **دادن « دوزخ نقد دراین جهان وامروز » ، برای دادن « بهشت نسیه درآن جهان و فردا»، خویشکاری خدایانیست که نمیتوانند « بهشت نقد درهمین گیتی » بسازند**. چرا ایرانیان ، **بُن خود** را که جمشید هست ، فراموش ساخته اند ؟ چرا آنها « نیروی جمشیدی » را که دربِ دوزخ ، و راه رسیدن به بهشتی را که از آتشِ سوزنده دوزخ میگذرد ، می بندد ، از دست داده اند ؟ جمشیدی که بهشت (خرداد = خوشزیستی ، مرداد = دیر زیستی) خود را، نقد درگیتی، بدون کاربرد ترس و وحشت و ارهاب و انذار، بر پایه «خرد خندان » و « اصل بزم » میساخت ، هنوز در ما زنده است ، و باید ازسر، برانگیخته شود .

جمشید با همان **کلید خردی** که همه بندهای مشکلاتِ گیتی را میگشود ، میتوانست درب همه دوزخها و بیم ها و بیم آوران را به بندد . این **جمشیدِ درضمیرماست** که به ما میگوید : **آنگاه که انسان دربِ دوزخ را، در قرآن و درانجیل ودر هرکتاب مقدسی ببندد ، آنگاه خواهد توانست بهشت را در روی زمین بسازد** .

جمشید میگوید که **بهشتی بدون دوزخ**، درهمین گیتی میتوان ساخت . دوزخ ، هیچگاه راه رسیدن به بهشت نیست . راه رسیدن به بهشت ، ازمیانِ دوزخ نمیگذرد . **خردِ ضد خشم وقهرِ بهمنی ِجمشید ، معمارساختن « بهشت بدون دوزخ » است** . دوزخ ، آنجائیست که خشم وقهر هرِالاهی ، در اوج خود، واقعیت می یابد ، وکوچکترین اندیشه ویادآوری تلخگین وزهرآلودِ آن ، زندگی در گیتی را فلج میکند . وقتی مردمان، از دوزخ آنها نترسند، و به اندیشه بهشت نسیهِ آنها دل نبندند ، به فکرساختن بهشت نقد در گیتی میافتند . **فرهنگ ایران ، بسراغ خشکاندن، سرچشمه های بیم و وحشت و هراس میرود.** دوزخ ، چهره غضب آلود الله وپدرآسمانی و .... است . عمل واندیشهِ انسان ، نباید استوار برترس ازدوزخ باشد . حکومت نباید استوار بر ترس مردمان ازشکنجه وعذاب (ازسیاست کردن) باشد . **فرهنگ ایران ، برضد « سیاست » است ، و میخواهد « جهان را بیاراید»** . **فرهنگ ایران ، پشت به « سیاست » ، و روی به « جهان آرائی » میکند .** ما آراینده جهان میخواهیم ، نه سیاستمدار. « آراستن » ، نظم دادن کشور، با زیبائی است، و آنچه ترس آوراست ، زشت است . واژه « زشت » در فرهنگ ایران ، به معنای ترسناک است . این، هستهِ فرهنگ ایران میباشد که همیشه پایدار خواهد ماند . جمشید با همکاریِ زنخدا خرداد ، دربِ دوزخ را می بندد ، و کیهان را با او، بی بیم و بی رزم میکند . **یک اندیشه ترسناک ، خودِ خرد وروانِ انسانی را فلج میسازد ، واز هرترساننده ای ، آزارنده تراست ، چون سرچشمه اندیشه را در آباد کردن گیتی ، میخشکاند.** « ایمان به وجود دوزخ » را باید از روانها و خردها ریشه کن ساخت ، تا خرد و روان ، رامشِ خود را درهمین گیتی بجوید . **یهوه والله ، وقتی که « چهره زشت غضبناک خود » را درآئینه دیدند ، امر کردند که کسی نباید صورت آنها را بکشد . گفتند که صورت خدا را نباید کشید ، چون خودشان هم نمیتوانستند دیدن صورت غضبناک وزشت وترسناک خود را تحمل کنند . خدایانی که زیبایند ، مردمان را بدان میخوانند تا**

صورت زیبای آنهارا همه جا بکشند . دوزخ ، دیدن چهره ِالاهان ِ بیم آور، درخیال وفکرو روان است . ولی انسان باید چهره خدای خود را بکشد ، تا خدای زیبای خود را بشناسد، و چهره ای را که ازغضب ، زشت میشود ، دوربیندازید .

این بود که جمشید در« **روزنوروز بزرگ** » که روز ششم فرودین ماه است، **با زنخدا خرداد** ، درب دوزخ را بست، و خدائی که صورتش زشت بود ، حق به خدابودن نداشت . واژه « زشت » درفرهنگ ایران، به معنای« مخوف و غضبناک» ست . خشم ، زشت وترسناک است .اگرخدا ، جمیل است ، میگذارد که همه دیده به جمال او بیندازند . وخدا ، موقعی خداست که هرگز زشت نشود . بُن شادی ، نابود کردن ِ« هراس ِ خرد ، از دوزخ ِنسیه » است . **عمل، باید بتواند شادی از پیآیندهای خود را دراین گیتی دریابد** .

شیوه درک « خوشی و بینش نقد » که گرانیگاه سکولاریته است درفرهنگ ایران ، درهمان پیوندِ « جمشید و زنخدا خرداد» بیان کرده میشود . ازآنجا که موبدان زرتشتی ، بکلی تصویر زنخدا خرداد و مفهوم زمان را تغییر داده اند ، ما این اندیشه های ژرف فرهنگ ایران را فراموش کرده ایم . ولی با ژرف بینی و دقت، میتوانیم این پیوند جمشید با زنخدا خرداد را درفرهنگ ایران بازسازی کنیم . آنچه در روزگاری دراز ، « **همکاری جمشید و خرداد** » بوده است ، در روایات زرتشتی ، **تبدیل به « کار جمشید در روزخرداد » شده است** . اینکه جم در روزخرداد، درب دوزخ را می بندد ، و بدینسان ، مردمان ، در گیتی دیگر نمی میرند و همیشه شاد و خوشند ، گره به تصویر خرداد و امرداد، پیش از زرتشت میخورد . **خرداد، اصل آبادانی، و ساختن بهشت درگیتی است، و طبعا دربهشتِ آباد ، نه بیم ازکسی وچیزی وازخود اوهست، ونه رزم وجنگ و خونریزی ، و نه میخواهد که کسی برای فیروزساختن ِ او به جهاد برود. پس هرجا گام ِ خرداد برسد ، درآنجا نمیتوان دوزخ ساخت، و اندیشه وجود دوزخ را تلقین کرد و رایج ساخت** .

خرداد ، امکان ایمان آوردن ِ به دوزخ را درفراسوی گیتی ، در روان انسان ازبین میبرد ، چون چنین اندیشه ای، سرچشمه ترس ووحشت درهرعملی ودرهرفکری درگیتی است. به همین علت ، همه ادیان نوری، دشمنان درجه یک این خرداد ومرداد (هاروت و ماروت) بودندوهستند . این اندیشه که **جمشید در روز خرداد ، درب دوزخ را می بندد** ، در متون دیگر پهلوی نیزبا محتویات بیشترآمده است ، که دامنه بررسی را بسیار میگسترد و روشنتر میسازد . دراین متون میتوان دید که دراین روز، جمشید ، گیتی را « **بی بیم** » و « **بی رزمان** » نیزمیکند. از اینجا میتوان دید که « بی بیم ساختن ، و بی رزم و جنگ وبی قهر ساختن » گیتی ، **گوهر وجود خرداد** است. نخستین پیآیند این عبارتها آنست که روایت « **منی کردن جمشید درشاهنامه** » **داستانیست که موبدان زرتشتی، درخدمت الهیات خود ساخته اند**. نه آنکه **فردوسی** ، دست به چنین کاری زده باشد ، بلکه این روایتیست که دست ساخته همان موبدان زرتشتی در دوره ساسانیان است .

جمشید ، همانقدر که محبوب و مطلوب همه ایرانیان بود ، درهمین کارش که « بستن در دوزخ » باشد ، عملی کاملا ضد الهیات زرتشتی نیز میکند .ازاین رو موبدان زرتشتی درباره جمشید ، درنوسان میان دوقطب متضاد بودند . هم اورا میستودند و هم اورا می نکوهیدند . خرداد هم ، گرفتار چنین دردسری بود . وقتی جمشید ، در دوزخ را ببندد ، دیگر موبدان ،مردمی را که طبق خواست اهورامزدا رفتار نکنند ، نمیتوانند به دوزخ بفرستند و کیفر بدهند . بستن در دوزخ بوسیله جمشید ، قدرت پاداش و کیفر دادن را ازاهورامزدا میگیرد . دریک روایت ، اندیشه فرهنگ سیمرغی باقی مانده است که هنوز زرتشتیان نیزآن را دوست میداشتند ، و در روایت دیگر، درک تضاد آن باالهیات زرتشتی باقی مانده است .

در روایت دیگر پهلوی ، همچنین میآید که **جمشید در روز خرداد** ، « **پیمان** » **را از دوزخ بازآورد که از کیهان دزدیده شده بود ، و آنرا اندرکیهان به پیدائی آورد** . این چه پیمانی بوده است ؟ «

پیمان » چه معنائی و محتوائی داشته است ؟ چه پیمانی است که اگر از گیتی ، دزدیده شود ، دوزخ، پیدایش می یابد ؟ نبود پیمان درکیهان ، ایجاد دوزخ در کیهان را میکند ، و با « پیدایش پیمان، و پایدارشدن پیمان درگیتی » ، گیتی را بهشت میکند . این **بی رزمی و بی خشمی و بی بیمی و بهشت سازی، با پیدایش یابی « پیمان » درکیهان ، از ویژگیهای گوهری زنخدا خرداد است** . روزخرداد ، تنها یک روز، مانند سایر روزها نبود که نام خدای خرداد را بدان داده بودند ، بلکه زمانی بود که « بُن کیهان وزمان » میتوانست فقط در ویژگی های خردادی پدیدارشود .

اینکه ما معنای این عبارات را بلافاصله درنمی یابیم ، برای آنست که **مفهوم مااز زمان ، با مفهوم آنان از زمان ، بسیارفرق داشته است** . برای ما ، روز خرداد ، یک روز مانند سایر روزهاست که ازپس همدیگر میآیند و میروند . برای ما فرق ندارد اگر، به روزها، نامهای دیگر بدهیم . ما میتوانیم حتا بجای این نامهای خدایان ، روزها را با اعداد بشماریم . ما میانگاریم که آنها این روزهارا فقط بنام خدایان خود نامیده اند. وجود روز یا زمان ، ازوجود خودِ آن خدا ، بریده میباشد ، فقط نامی از آن خدا ، براین روز نهاده شده است . درست سوء تفاهم ،ازهمین جا آغازمیشود . در فرهنگ ایران ، **هرروزی** ، **گوهر بُن جهان** ، در ویژگیهای دیگر، درگیتی (درهمه چیزها و انسانها) **پیدایش می یابد** ، که شکل خدائی به آن داده میشود . این بُن زمان و جان است که در روز ششم هرماهی ، با ویژگیهای « پیمان » ، « بی بیمی» ، « بی خشمی وبی رزمی» و .... پیدایش می یابد . به همین علت ، عدد « شش » را درسانسکریت ، « رسا » هم میناميده اند که صفت گوهری خرداد است . البته اصطلاح « پیمان » دراینجا ، معنای قرار داد و عهد و میثاق را ندارد . دراینجا، پیمان ، همان معنای« مزاج » را در « مزاج دهر» دارد، که به هم آمیختگی شیره ها در تناسب وهمآهنگی و اندازه » باشد (رجوع به مقاله خرداد شود) .

جمشید در روزخرداد در ماه فرورین ، ویژگیهای نهفته در بُن کیهان و جان را ، میزایاند . جمشید ، ماما یا دایه این ویژگیهای بُن کیهان در کیهان، این شیره کیهان ازکیهان است .

روزششم ماه فروردین ، که زنخدا خرداد ، ازبُن زمان ، پیدایش می یافت ، واوج **اصل آبادانی جهان** بود، و در مدنیت ، واقعیت می یافت ، به اندازه ای نزد ایرانیان اهمیت داشت که آنرا بزرگترین روزهای نوروز میشمردند .جشن نوروز، دراین روز به اوجش میرسید، و ازاین رو آن روز را « نوروز بزرگ » میخواندند . ازاین رو ، تولد زرتشت را هم به این روز انداخته اند . اتفاقات بزرگ را به این روز می انداختند یا نسبت میدادند ، تا به آنها، گوهر خردادی بدهند . زرتشت ، چون دراین روز زاده شده است ، فطرت زنخدا خرداد را ، که خدای آبادانی و خوشزیستی وامید نیزهست، دارد. زرتشت ، میخواهد مانند جمشید ، همین ویژگی خرداد را در جهان به پیدائی آورد، و رزم را ازجهان محوسازد ، و ریشه همه بیم ها و بیم آوران را ازجا بکند. با« بستن در دوزخ ، و بستن راه به همه آموزه هائی که مردم را با تصویر دوزخ دراین گیتی، بیم میدهند »، بنیاد مدنیتی گذاشته میشود که ایرانی، در تصویر جمشید وخرداد نهاده است .

فرهنگ ایرانی ، خدائی را که بیم آور باشد ، و همیشه مردمان را بترساند ، و حکومتی را که بر پایه بیم دادن و ترساندن استوارشود ، نفی و طرد میکند .

فرهنگ ایران که استوار برمفهوم « پیوستگی زمان» (زمان درختیست که هرروزی ، شاخه ای تازه ازآن فرامیروید) وطبعا پیوستگی و یکتائی جهان هستی (خدا وجهان باهم یک هستی اند) است ، دربرابر اندیشه « پارگی جهان وخدا ازهم » و « پارگی <u>زمان گذرا وفانی</u> از <u>زمان ناگذرا= جاوید</u> » میایستد . الهیات زرتشتی ، با قبول پارگی میان اهورامزدا و اهریمن ، راهی جز پذیرش دوگونه زمان (زمان گذرا و زمان جاوید و ناگذرا) نداشت . بدین سان مجبوربود، دوزخ و بهشتی بسازد ، و مجبور بود دوستداران اهورامزدا را به بهشت، و دشمنان اورا که پیروان

اهریمن باشند ، به دوزخ بفرستد . الهیات زرتشتی بدینسان اهورامزدا را ، بیم آورو خشمناک کرد . باز بودن درب دوزخ ، بیان قدرت اهورامزدا بود . ولی درست درمقابل چنین مفهومی از« عمل و پاداش و کیفرش» ، فرهنگ ایران ، قد میافراخت و با آن ضدیت میکرد . **فرهنگ ایران ، جان وزندگی را مقدس میشمرد . اهورامزدا هم حق نداشت برای کیفر دادن گناهان (عمل برضد خواست اهورامزدا) جانی را بیازارد . آفریدن دوزخ، برای کیفر دادن انسانها ، برضد اصل قداست جانست .** پس اهورامزدا ، حق نداشت ، دوزخی داشته باشد . اصل قداست جان ، درب دوزخ را درهمه ادیان نوری می بندد . چون الله و پدرآسمانی ، ازدید فرهنگ ایران حق ندارند ، دوزخی داشته باشند . جان وزندگی وخرد ، نبایستی آزرده شوند ، و ترساندن ، از بدترین آزارهاست . **ترساندن از دوزخ ، هرچند هم دوزخی وجود نداشته باشد ، آزردن و ارهاب و ترور است** . نام « گناه کردن به عملی دادن » ، ترساندن و آزردن جانست ، ولوآنکه خدا ، سپس همه گناهان را نیز ببخشد . این فرهنگ ، چنان ریشه نیرومند و ژرف در منش ایرانیان داشت که اهورامزدا نیز مجبور بود که قداست جان را در دوزخی که ساخته بود ، به شیوه ای مراعات کند . دراین دوزخ ، خودش با دست خودش ، عذاب نمیداد ، بکه اهریمن و دیوان ، به این کار گماشته شده بودند . این اهریمن بود که خودش بدست خودش ، پیروان خودرا کیفر میداد که چرا به خواست اهورامزدا رفتار نکرده اند ! موبدان ، متوجه آن نشدند که که چنین اندیشه کودکانه ای ، بی نهایت مضحک هم هست. این یکنوع توهین به خرد ملت بود . چگونه میشود که اهریمن ، آفریدگان خود را که از او اطاعت کرده بودند ، عذاب بدهد ! موبدان ، همین اندیشه را در تحریف اوستا و داستانهای دینی پهلوی بکار بردند . حتا برای پذیرش پهلوانان بزرگ درجامعه زرتشتی ، که مردم، دست از دوستی آنها نمیکشیدند (مانند گرشاسپ ، رستم ، ....) آنهارا بدان میگمارند که خدایان خود را با دست خود بکُشند . این یکنوع پاکسازی این پهلوانان از

« بت پرستی» بود ! رستم در خوان چهارم ، زن جادو را که کسی جزسیمرغ نیست میکشد . خدای خود را بدست خود میکشد ، و پاک از معصیت میشود ، واز بت پرستی ، نجات می یابد . اهورامزدا ، مانند الله ، جرئت نمیکند که خودش مستقیما دست خود را آلوده به خونریزی بکند . اگر چنین میکرد ، نزد ایرانیان دیگر، حق به خدائی نداشت . این بود که موبدان زرتشتی ، با چنین اندیشه مضحکی ، مسئله را حل کردند . البته موبدان ، با یک تیر، بایستی دونشان را باهم بزنند . درحینی که اهورامزدا را برای همه ایرانیان، نگاهبان اصل قداست جان نشان میدادند ، ولی به همان اندازه میکوشیدند که نامی از « اصل قداست جان » نبرند . چون با قبول اصل قداست جان ، گرفتار تناقض درالهیات خود میشدند . دو چیز باهم به یک اندازه نمیتواند مقدس باشد . یا خواست خدا مقدس است ، یا جان . مسئله بنیادی ، مسئله برگزیدن میان دو گونه قداست است ، که باهم جمع شدنی نیستند . مسئله یا این، یا آنست . **یا باید قداست خواست الله و یهوه و پدرآسمانی و اهورامزدا را پذیرفت ، یا باید قداست جان را پذیرفت** . اگر جان مقدس بشود ، هیچ خدائی و الاهی ،حق وقدرت آزردن جان را ندارد ، و حق« دادن امر به قتل وجهاد » را ندارد . ولی **ادیان نوری ، قداست جان را، تابع قداست امر الاه یا خدای خود میکنند** . بدینسان تو حق داری به امر الله بکشی . قداست امر الله ، قداست را ازجان ، سلب میکند . پس قداست جان ، دیگر، اصل ، نیست . امر الله ، قداست جان را تابع خواست الله میکند، وبدینسان ، قداست جان ، منتفی ساخته میشود ، و**قداست جان ، دیگر برترین اصل نیست ، بلکه خودش فقط یک خواست الله است ، و این خواست اوست که به تنهائی مقدس است** . قداست جان ، تابع امر الله و یهوه و پدرآسمانی ... میگردد . بدینسان اصل قداست جان ، لغو میگردد.

فرهنگ ایران، تن به چنین خدعه و تحریف و کلاهبرداری نداد.**فرهنگ ایران ، قداست جان را ، فوق « خواست وامر خدایان » قرار میدهد** . فرهنگ ایران، دراصل قداست جان ،

چنان راه موبدان زرتشتی را بسته بود که برغم آنکه اهورامزدا را قدرت مطلق (سرور دانا) ساخته بودند ، ولی قدرت مطلقش را نمیتوانست در کیفردادن اعمال با شکنجه دادن جان، ولو به گناهکار، بکار ببرد . شکنجه گر دوزخ ، اهریمن و یارانش بودند . ولی فراموش کرده بودند که خدای ایران ، نه تنها جانی را برای گناهانش نمی آزارد ، بلکه « آزردن جان در دوزخ » را هم نمی پسندد . **پسندیدن آزارجان در دوزخ هم ، همانقدر زشت است که آزردن جان** . ولی موبدان ، خدعه دیگری نمیتوانستند بکار ببندند ، چون اهریمن را ، **اصل زدارکامگی** شمرده بودند . پس یاران و همکاران خودش را باید (طبق خواست اهورامزدا !) در دوزخ ، عذاب تلخ برساند که در اردا ویراف نامه تک تک آنها شمرده شده است .

همان جمشیدی که در روز خرداد، درب دوزخ را می بندد و امکان عذاب دادن وعذاب پسندیدن را به خداهم می بندد ، موبدان زرتشتی ، مبغوض میشمردند ، و **بنام « منی کردن » که به معنای « اندیشیدن در پژوهیدن برای آباد ساختن گیتی » میباشد** ، به دست ضحاک ، همکار اهریمن میسپارند ، تا اورا به دو نیمه ارّه کند و چنین عذابی را می پسندند . **جمشید نباید با خردش، برای بهشت ساختن در گیتی بیندیشد. چنین خردی ، برضد خواست اهورامزداست. چنین خردی ، ازخواستِ اهورامزدا ، سرکشی میکند** . چنین خردی ، خودرا برابر با خدای بهشت ساز میشمارد . داشتنِ چنین خردی ، بُن همه گناهان است ، چون درب « دوزخی » را که خدا والله و پدرآسمانی برای قدرت نمائی میسازد ، می بندد .اهورامزدا نمیخواهد دست خودش ، برایِ **گناهی که برضد او شده است** ، جان جمشید را چنین وحشیانه بیازارد .« منی کردن» که « اندیشیدن برای آباد کردن گیتی و ایجاد خوشزیستی و دیر زیستی در گیتی » است ، نخوت وغرور میآفریند . اندیشیدن (=منی کردن) ، خود خواهی(منی کردن) است ! اندیشیدن ، خود را خدا دانستن است . **من میاندیشم ، پس من خدا هستم** .من میاندیشم که چگونه میتوان درگیتی ، بهشت

ساخت، پس من خدایم . زیباترین واژه را که اندیشیدن (= منیدن) باشد ، زشت ترین تباهکاری دانسته اند . « خرد بهشت ساز انسان » را نفرین کردند، و برای هرکسیکه با چنین خردی بیندیشد ، کیفر « ارّه شدن به دو شقه » را ، تصویب کردند.
چنین جمشیدی ، ناگهان دراینجا باز میگردد ، و درب دوزخ را برای همیشه قفل میکند، تا هیچکس را نتوانند قدرتمندان و اِ لاهان ، به دوزخ برای عذاب دادن جانش ببرند . بدینسان ، راه را به اظهار قدرت همه خدایان وقدرتمندان می بندد .
البته این اندیشه، هزاره ها بعد ، به شکل دیگری در زبان یک عارف ایرانی، ازنو عبارتی تازه ولی با همان محتوا به خود میگیرد . **عارف نامبرده ، یک آرزو دارد، و آن اینست که الله ، تنها اورا روانه جهنم کند، تا جهنم ، ُملک طلق اوباشد، و راه ورود دیگران به دوزخ بسته شود . اوحاضراست ، عذاب و شکنجه همه گناهان بشر را بپذیرد ، تا هیچکسی ، جزاو ، آزرده نشود** . تنها او بجای همه آزرده شود ، و او کیفر جرم همه را به حساب خود میریزد، و همه آسوده میتوانند در گیتی ، زندگی بهشت آسا داشته باشند . آنگاه الله ، میتواند به کیفر همه گناهکاران ، اورا تا میتواند عذاب بدهد . او نمیخواهد مانند عیسی ، با یکبارصلیب زده شدن ، منجی همه ، از گناهانشان شود . خدا هم باید جشن ِ قدرتش را در « عذاب دادن ، در قربانی کردن ، درآزردن » بگیرد، وازقدرتش در شکنجه دادن ، لذت ببرد .
این عارف ، به خدا ، امکان آنرا میدهد که لذت ازجشن عذاب دهیش را داشته باشد . ولی **با چنین آرزوئی ، اصالت ِ انسانی را ، که مهرانسان به همه بشریت باشد دراین کار، نشان میدهد** .
اگر خدا ، خدای عشقست ، که گناهان همه را فراموش میکند ، و نیازی بدان نیست که پسرش را ، برای نجات مردم از گناهانشان بفرستد ، و عذاب پسرش را درگیتی بپسندد .
این آرزوی عارف و این کار جمشید ، که قفل کردن دوزخ برای همیشه باشد ، انتقاد بسیار ژرف و آشکار به اندیشه دوزخ و بهشت ، و طبعا به همه الاهان نوریست ، که هم « رسیدن به بینش

مستقیم » را ا«زخوشی » می برّند ، و هم بینش و خوشی یا سعادت را، نسیه، یا پسا دست میکنند .
وقتی درب ِ دوزخ، بسته میشود ، وامکان کیفر دادن و عذاب کردن و ترساندن درآن جهان ، بسته میشود ، عجز این الاهان ناگهان ، آشکاروافشا میگردد . آنها دیگر نمیتوانند کسی را به دوزخ بفرستند و ازآن بترسانند ، وطبعا سراسر قدرت خود را از دست میدهند، وبی قدرت ، بخودی خود، نابود میشوند ، چون فقط از قدرت ، هستند . ازآن پس ، بینش و خوشی درهمین جهان ، نقد میشود ، دستادست ، پیشادست میشود . وقتی انسان نمیترسد ، عمل و پاداشش ، و اندیشیدنش، منطقی دیگر می یابد .
درست الهیات زرتشتی ، هم برضد « نقد بودن بینش به حقیقت » و هم برضد « نقد بودن سعادت و خوشی در گیتی » بود . رد پای این اندیشه ، در دو داستان جمشید و کیکاوس در شاهنامه باقی مانده است . در داستان جمشید ، خرد بهشت سازاو ، نفرین میگردد . هیچکسی حق ندارد با خرد ورزی ، بهشت درگیتی بسازد .با چنین خردی ، خود را همسرشت خدا خواهد دانست .
درست انسان در اوج جشنی که ازساختن بهشت با خردش میگیرد ، به قعر ذلت و شوم بختی ، هبوط میکند . در حالیکه در « بستن درب دوزخ بوسیله جمشید » ، روایت وارونه آن دیده میشود . این روایت سیمرغیان و خرّمدینان ومغان بوده است .
همچنین در داستان کیکاوس ، نشان داده میشود که انسان هرگز نمیتواند به بینش به حقیقت برسد . چنین آرزوئی ، بخودی خود ، گناه است .
بهتراست که اکنون ، دنباله داستان بستن درب دوزخ را در روز خرداد بوسیله جمشید بگیریم تا گامی فراتر برداریم . جمشید در فرهنگ زنخدائی ایران ، بُن همه انسانها ، یا به عبارت دیگر، « فطرت انسان بطورکلی » است . درفطرت انسان ، جمشید با همکاری خرداد ، راه به بیم یا « راه به دوزخ » را می بندد . در مینوی خرد میآید که « جم ، پیمان گیتی را ازشکم اهریمن که دوش دانا (دُژ+ دانا) است باز آورد که اهریمن بلعیده بود » .

اهریمن ، درشکمش ، پیمان گیتی را دارد . اهریمن با فروبلعیدن این پیمان ، گیتی را انباشته ازبیم و رزم و تباهی وددمنشی کرده است . « پیمان در شکم اهریمن » چه معنائی دارد ؟ باید دانست که خرداد و امرداد درست درشکمند . شکم ، چایگاه خرداد و مرداد و پیمان است . بنا بر گزیده های زاد اسپرم ، این دو، درشکم هرانسانی ، آتش میافروزند، تا خوراکها گواریده شوند ، و آتش یا گرمای آن ، به دل و مغز برود . دل و جگر، درفرهنگ ایران، مرکز بینش هستند ، و مغز، مرکز حواس . در دینکرد میآید که دیوان ازمردمان ، پیمان را دزدیدند ، جم آنرا برای مردم باز آورد . شکم (اندام گوارش + جگرودل+ اندام آمیزشی) جایگاه این پیمان است . پیمان ، دو معنی دارد . پیمان ازسوئی به معنای « کره و خامه » است(رجوع شود به رایشلت) . پیمان که همان « پاده + مان » باشد مرکب از دو واژه « نی + مینو » است ، که به معنای « مینوی نی » است، که دراصل افشره نی بوده است . نی ، را هم بشکل « آوند برای پیمانه گیری مایعات » بکار میبردند ، که خود واژه « پیمانه » بهترین گواه برآنست و هم نی را مانند گز ، بشکل سنجه اندازه گیری کار میبردند . طبعا تناسب و همآهنگی درآمیختگی افشره ها ، بیان تعادل بود که همان « مزاج » باشد . این آمیختگی شیرابه ها و افشره ها و همآهنگی آنهاست که خون درجگرودردل میشود، و اصل اندازه و مزاج است .

پیمان یا همآهنگی مزاج ، پیآیند « آسن خرد » ، یا خرد بنیادی انسانست که بُن سامانده انسانست . ازاین آسن خرد است که پیمان سرچشمه میگیرد . با دزدیده شدن این « آسن خرد، یا خرد بنیادی کیهان که در بُن هرانسانی و درمیان و شکم هرانسانی هست » ، آزورزی (دیو ورونی) و افراط و تفریط (فربود = افراط ، بی بود =تفریط) پیدایش می یابد . در دینکرد میآید که دراثر دزدیده شدن این آسن خرد که همان خرد بهمنی باشد ، « تباهی آنگونه بود که مردم همانند ددی بودند » و با نبود خرد بهمنی ، همه مردمان و شاهان از پیمان ، بیگانه میشوند .

ازاین رد پاها که مانده است ، میتوان بخوبی اندیشه بنیادی فرهنگ اصیل ایران را ، که بکلی متفاوت با الهیات زرتشتی است ، باز شناخت . بطور خلاصه میتوان گفت که « پیمان » از « آسن خرد » ، یا « خرد بهمنی در هرانسانی» ، پدیدارمیشود که به اصطلاح زرتشتی ، اهریمن آنرا دزدیده و فروبلعیده است ، ولی هنوز درشکمش هست ، و میتوان آنرا ازشکمش بیرون آورد . در فرهنگ زنخدائی ، اهریمن بدین معنا وجود نداشت . **درفرهنگ زنخدائی ، مسئله بنیادی ، « اندازه » یا همروشی و هم حرکتی همه بخشهای فرد یا اجتماع باهم بود** . « اندازه » که « هم + تازه » و « باهم تاختن و باهم رفتن » باشد ، همان معنای « همآهنگی را دارد . **بهمن یا« آسن خرد »** ، **که اصل « ضدخشم و ضدبیم» است ، درست این اصل « همآهنگسازی میان بخشهای گوناگون ِ وجود » ، چه دردرون ِ انسان ، و چه در میان انسانها، وطبعا اصل اجتماعسازاست**. « **هستی** » ، دراثر این « هم روشی و هم تازی و همپرسی و همکاری » ، پیدایش می یابد ، و بدون آن ، جان وخرد ، نابود میگردد . **گوهربهمن ، خردِ ضد خشم وقهر، وخردِ ضد بیم آوری وارهاب است** . اجتماع ، دراثر ازکارافتادن ِ این خرد بنیادی بهمنی در انسانها که همآهنگی درون افراد و همآهنگی اجتماع را پدید میآورد ، به تباهی میگراید ، ووقتی این پیمان ، به انسان و اجتماع بازگردد ، همه تباهیها ، زدوده میشود . خرد ، درفرهنگ ایران ، اصل ضد خشم و قهر، وضد بیم آوری و انذارو ارهابست . **خرد بهمنی ، برپایه غلبه گری و تجاوز و خشونت ، نمیاندیشد** . خرد بهمنی ، با تولید بیم و وحشت ، جامعه را سامان نمیدهد . بخوبی دیده میشود که درفرهنگ ایران ، اخلاق و قانون و عدالت اجتماعی و نظام حکومتی ، از بسیج شدن آسن خرد، یا خرد بنیادی ِ خود ِ انسانها ، سرچشمه میگیرد .با آتش افروزی ِ خرداد و مرداد در معده ، خورشها آماده برای تبدیل شدن به خون درجگر میگردند که جایگاه بهمن یا آسن خرد است . جمشید ، درواقع ، برای

پیشرفت و بهبود اجتماع ، این خرد بنیادی یا آسن خرد را در همه انسانها ، به کارو حرکت میاندازد تا جامعه را سامان بدهند .

پایان بخش دوم جستار درباره « خرداد »